

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد در بحث اخذ اجرت بر واجبات مرحوم آقای اصفهانی محقق اصفهانی قدس الله سره الشریف، رساله ای نوشتند که در آخر حاشیه مکاسب ایشان چاپ شده است. معلوم شد در این چاپ های جدید که محققا حاشیه چاپ شده، چاپ نشده. الان در این چاپ قدیم در آخر جلد سوم، اینهایی که سه جلدی هستند، در آنجا این رساله ایشان چاپ شده است.

و عرض کردیم ایشان بحث را بردند روی دو عنوان: یکی منافات وجوب با اخذ اجرت، یکی منافات عبادیت و قصد قربت با اخذ اجرت. اول بحث وجوب را آوردند و متعرض وجوهی شدند. البته حالا تمام این وجوه همینطور است یا غیر از اینها هم هست، من بعد انشاء الله متعرض می شوم. این راجع به این.

و عرض کردیم که مرحوم محقق اصفهانی و کذلک مرحوم استاد، محور بحث را محور قانون و حقیقت قانونی وجوب را نگاه کردند. حقیقت به معنای همان وعاء مناسب خودش. که حقیقت وجوب با اخذ اجرت می سازد یا نه؟ نکته اش را این گرفتند.

و عرض کردیم ما اضافه بر نکته ای که اینها فرمودند یک بحث لفظی هم اضافه کردیم. و اضافه بر آن بحث تسانخ و ترابط سنخیتی که بین اعتبارات قانونی است، این را هم ما اضافه کردیم. یعنی در حقیقت دو نکته دیگری هم غیر از مجموعه چون ایشان هفت وجه ذکر کردند، هفت وجه به یک نقطه بر می گردد. البته در اثناء من متعرض می شوم که ممکن است بعضی از این وجوه ایشان ناظر باشد به آن نکته ای که ما به اصطلاح عرض کردیم.

به هر حال به اصطلاح متعرض وجوه سبعة ای که ایشان آوردند می شویم و خیلی هایش هم در کلمات مرحوم آقای خویی هم آمده است. البته مثلاً یک وجهی نمی دانم حالا چرا ایشان جواهر را نیاوردند. در جواهر می گوید اصلاً وجوب یعنی مجانی. هر جا که عمل واجب می شود معنایش مجانیت است. البته محقق اصفهانی و مرحوم استاد شاگرد ایشان به یک نتیجه رسیدند و آن این که وجوب بما هو وجوب مانع از اخذ اجرت نیست، مگر در جایی که ثابت بشود شارع آن عمل را مجانی می خواهد، مثل نماز ظهر برای خودم. من به کسی بگویم آقا پول بده تا من نماز ظهر بخوانم، اجیر بشوم نماز ظهر برای خودم بخوانم نه برای کس دیگری، نه قضا. ایشان مثلاً می گوید در اینجا ما از ادله در می آوریم که نماز ظهر باید مجانی باشد.

س: اگر کسی پول داد بابت نماز خودت هم بگیر

ج: بله، حالا آن بحث گرفتن پول که بحث دیگری است. بحث عقد اجاره است الان.

روشن شد مطلب؟ طرح بحث. خود مرحوم محقق اصفهانی آخر بحث این را قبول می کند. اگر از لسان دلیل ثابت شد که این عمل باید مجانی باشد، مثل واجبات عینی که برای انسان هست، در آنجا اخذ اجرت نمی شود کرد، اما اگر ثابت مثل قضاوت، مثل شهادت، مثل غسل میت، اینها اگر ثابت نشد، منافات اشکال ندارد اخذ اجرت بر واجبات مشکل ایجاد نمی کند.

این خلاصه نظر ایشان و خلاصه نظر مرحوم استاد حضرت آقای خویی.

اما صاحب جواهر می گوید نه اصلاً هر جا واجب شد، یعنی مجانی. اصلاً وجوب ملازم است با مجانیت. وجوب یعنی مجانی. لذا ایشان اخذ اجرت را مطلقاً در واجب قبول نمی کند. این وجه را ایشان نیاوردند اما شاید از لابلای حرف ها دریابید. حرف جواهر را نسبت ندادند.

و کیف ما کان ایشان می فرمایند هفت تا وجه را من پیدا کردم به تعبیر ایشان.

الاول: ان عمل الحرب ما هو عمل ليس بمال، خود عمل حر، این در مقابل عمل عبد، عرض کردم دیروز اشاره ای کردم یک بحثی است، این بحث را انشاء الله در اول بحث بیع هم می آوریم، بعد چون ایشان یک مقداری صحبت کردند، به این مقدار صحبت می کنیم تا برسیم به اصل. آیا عمل مال هست یا نه؟ مبادرة مال بمال در تفسیر بیع شامل عمل... عمل عبد چون خودش ذاتش ملک است، عملش هم ملک است. اما عمل حرب بنابر معروف ملک نیست. بعضی هم گفتند اگر حر کسوب باشد، چرا، و لذا عرض کردم فرض کنید اگر کسی عبد یک کسی را برود در خانه اش حبس کند، دو روز، این می گویند ضامن عملش هست، مثلاً بگویند این عمل روزانه پنجاه هزار تومان، کاری که می کند پنجاه هزار تومان ارزش دارد، شما باید صد هزار تومان، دو روز حبس کردید او را حالا باید صد هزار تومان بدهید. حالا یک حر را زندانی کرد، یک شخص بالغ فرض کنید، پنجاه ساله، بیست ساله، بیست و پنج ساله، زندانی کرد دو روز، آیا ضامن هست؟ مخصوصاً اگر فرض کردیم که این شخص اصلاً کارگر نیست. کاری نمی کند کارگری نمی کند. آن وقت بگوییم چون دو روز به طور متعارف الان لا اقل بنایی هم بکند روزی ۵۰ تومان می دهند، حالا نمی دانم چند است قیمت بنا، همین کارگری بنایی آجر ببرد بیاورد روزی ۵۰ تومان، پس ایشان برای دو روز صد تومان ضامن است.

این بحثی است که آیا عمل حر مال ام لیس بمال، مراد این است. و تفصیل هم قائل هستند بین اینکه کسوب باشد، مثلاً یک شخصی است خودش کار می‌کند، کارمند است کار می‌کند کارگر است، این یک نرخ متعارفی هم دارد، این را دو روز نگه بدارند، ضامن است. اما غیر کسوب نه، مطلقاً هم عده‌ای گفتند نه.

ایشان می‌گویند ما از عمل حر از این جهت وارد نمی‌شویم از قاعده دیگری احترام عمل مسلم. برای اینکه عمل انسان کلاً.

مراد از قاعده احترام عمل انسان، یعنی اگر عملی از شخص سرزد، او می‌تواند برای عمل خودش اخذ اجرت بکند. عملش محترم است. مال هم نباشد. عرض کردم این قاعده را دیروز توضیح دادم، این قاعده مبنی بر قصد است. مثال همان مثال عرفی که دیروز عرض کردم رفته در خیابان بیابان مثلاً گوسفند یک آقای را که می‌شناسد دیده، این گوسفند را می‌آورد در خانه، علف می‌دهد، نگهداری می‌کند، دو روز پنج روز لکن به این نیت که بعد از طرف پولش را بگیرد. آیا طرف ملزم است؟ بله ملزم است، ملزم است پول را بدهد. چون اصل اولی حرمت عمل مومن است. یعنی او می‌تواند در مقابل عملش مطالبه اجرت بکند. این حرمت می‌ماند. البته می‌تواند هم مجانی باشد، تبرعی، گوسفند را برده خانه‌اش گفته حالا مال همسایه است، مال رفیق است من نگهداری کنم، و لذا عرض کردیم اگر به نیت تبرع برد، بعد صاحبش آمد، آن لحظه آمدن قصدش این شد که برای این چند روز پول بگیرد. این روشن نیست. چون اینها از قبیل صرف الوجود هستند، ساقط می‌شوند مثل رد و اجازه. اگر این عمل وقع به اصطلاح به عنوان تبرعی دیگر نمی‌تواند برای آن پول بگیرد.

س: کاشف این قصد چیست آن وقت؟

ج: خب بینه و بین الله دیگر. بحث کاشف قصد و اینها بحث دیگری است.

حالا فرض کنید دروغ نمی‌گویند و بینه بین الله است فرض را اینجوری بگیریم.

علی ای حال، اینجا این بحث را این آقای که مطرح کرده به قول ایشان، می‌گوید اگر شارع آمد گفت این عمل تو واجب است، خوب دقت بکنید، همان مثالی که دیروز گفتم، این مثال را دیروز هم عرض کردم. اگر شارع به شما گفت این گوسفند همسایه را ببر نگهداری بکن، دیگر تو حق نداری بگویی من می‌توانم قصد اجرت بکنم. شارع گفت خوب دقت کنید. شارع گفت تو باید این گوسفند را ببری نگهداری کنی، وقتی می‌برد خانه قصد بکند، بگوید من می‌برم خانه که بعد از طرف پول بگیرم، می‌گویند دیگر نمی‌شود. این در جایی است که دست او باز باشد، اینجا که شارع گفت نه.

و انما یصح مقابله بالمال لكون عمل مسلم محترماً

س: بدون اجازه کسی، دیگری برود باغ مردم را بیل بزند، خب می تواند بیايد بگوید اجرت یک روز من را باید پرداخت کنی؟

ج: آن چون تصرف در ملک است.

س: نه همان، چه فرقی می کند با گوسفند او

ج: چرا، چون گوسفند دارد ضایع می شود، در محل ضایع است.

س: باشد، عقلا می گویند آقا چه کار...

ج: اگر باغ او هم در محل ضایع باشد، باغ هایی است که دیوار ندارد، به قول خودشان حدیقه، حدیقه در اصطلاح عرب آنی است که دیوار ندارد، دیوار داشته باشد به آن می گویند حائط، حائط در اصطلاح عرب باغی است که دارای دیوار باشد.

اگر باغهایی باشد که دیوار ندارد و در معرض تلف است، وقت بیل زدنش هم هست، فرض کنید وقتش به مدت یک هفته است، این یک هفته هم فرض کنید مالک اصلی اش را زندان کردند، من باب مثال، راهی به او ندارد، این می گوید من بروم این کار را بکنم، برای اینکه این زمین وقت بیل زدنش است، ضایع نشود، زمین سفت می شود ضایع می شود، مثلاً حالا اصطلاحات خود اهل کشاورزی. اینجا هم باز احترام عمل دارد و از آن پول هم می گیرند، می گویند مجانی نیست. اشکال ندارد.

س: عقلا که می گویند آقا شما در باغ مردم چه کار دارید؟

ج: عرض کردم چیز دیگری، می گویم چون یک قاعده دیگر هم دارند نفی سبیل عن المحسنین، ما علی المحسنین من سبیل، البته خب معنای این نیست، حالا بنا بر اینکه اینجا معنا کرده، این قاعده نفی سبیل علی المحسنین، یک مقداری اش عقلایی است، تعبد شرعی خاصی به آن نداریم.

به هر حال باز وارد قاعده احسان نشویم. این روی آن نکته است. آنجا چون تصرف می دانند، تعدی می دانند.

لکون عمل المسلم محترماً مع وجوب العمل یسقط عن درجه احترام، روشن شد یسقط؟ یعنی یسقط به این معنا دیگر اختیارنداری که قصد بکنی یا نکنی. آن احترام عمل مومن به خاطر اینکه می توانی تبرعی بکنی می توانی پول قصد بکنی. اما وقتی شارع گفت دیگر حق نداری، لذا این اختیار را از شما گرفتن این هم یک وجهی شده. انشاء الله عرض می کنیم. یعنی اینها آمدند این نکته ها را مثلاً دو وجه قرار دادند.

فلا مصحح لمقابله بالمال، یعنی اخذ اجرت، وهذا الوجه مما احتمله بعض اعظم العصر قدس سره، من الان يادم نمی آید مراد ایشان کیست؟ به نظرم آقای خویی یک چیزی در مصباح الفقهیه به اسم میرزای شیرازی نمی دانم کی نسبت می دهد. وهذا الوجه مما احتمله بعض، نگاه بکنید به نظرم در آقای خویی یک چیزی دیدم حالا دقت نکردم، فی اثناء کلامه.

این وجه اول

الثانی: ان عمل الحر مال يصح، این تا اینجا وجه اول که عمل حر محترم نیست، قاعده احترام، حرمت مال به اصطلاح عمل مومن، قاعده احترام عمل. مال، اصلاً خود عمل مال است، يصح مقابله فی نفسه مقابله بالمال، بلکه ضامن هم می شود. اگر رفت یک انسان حری را یک فرد عادی را زندان کرد، ولو این آقا بیکار است اصلاً، هیچ کاری هم ندارد، دنبال کار هم، این را زندانی کرد، در خانه نگهش داشت پنج روز، باید پولش را بدهد روزی پنجاه هزار تومان مثلاً اقل برای کارگر بنایی.

بله، يصح مقابله بالمال الا ان المال الذي اسقط احترامه الشارع لا يصح بذل المال بازائه، این عمل چون این عمل شارع احترامش را ساقط کرده است. چون در اختیار شارع بوده، لکونه اکل للمال بالباطل؛ دادن پول در مقابل این عملی که شارع واجب کرده، از مصادیق اکل مال به باطل است. و الايجاب، البته و الايجاب مزیل لاحترام المال؛ البته ما انشاء الله تعالی بعد عرض می کنیم. مثلاً الايجاب مزیل لاحترام المال، این را از دو زاویه می شود مطرح کرد. یک زاویه وجوب بما هو فی نفسه قانوناً، یک زاویه هم امر، وقتی گفت این کار را بکن این معنایش این است که دیگر عمل تو احترام ندارد. ایشان از ناحیه اول گرفته است. لکن اینها از ناحیه ثانی هم قابل طرح هستند، یعنی از ناحیه به اصطلاح دلالات لفظیه.

و الايجاب مزیل لاحترام المال، نه لاحترام العمل، لاحترام المال، این مال دیگر حرمت ندارد، چرا؟ لان عامله، کسی که کارگر است، کسی که این کار را انجام می دهد، مقهور فی ایجاد، مقهور به این معنا و یلزم به، الزاماً باید انجام بدهد، می گویند حتماً باید انجام بدهی ولو من دون رضا، یا رضا، الزام می شود.

پس شارع خوب دقت کنید فرق وجه اول با دوم، در وجه اول می گوید احترام عمل مومن با ايجاب برداشته می شود، در وجه دوم احترام مال مومن با ايجاب برداشته می شود، یکی قاعده احترام عمل است، یکی قاعده احترام مال است. این ولو مال است، ولو عمل مومن مال است، مسلم مال است، لکن شارع وقتی واجب کرد، چون الزام دارد و یلزم به ولو من دون رضا، پس بنابراین یعنی در روح مطلب اخذ بر واجبات از مصادیق اکل مال به باطل است. این خلاصه اش حالا همین جور مختصر و مفید.

حالا این تقریب مرحوم آشیخ محمد حسین، توضیح مطلب. خلاصه و مفاد مفیدش لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل. و آن اینکه این عمل مسلمان ولو مال است، لکن به خاطر وجوب می شود باطل، یعنی در اختیار، یعنی به اصطلاح دیگر، الزامی است، چیزی نیست که بتواند در مقابل او بذل بکند، از اختیار او خارج است، از مصادیق اکل مال به باطل است.

و هذا الوجه مما رکن الیه شیخنا العلامة الانصاری فی مکاسبه، البته مرحوم شیخ روی اجماع هم نظر دارد. ایشان نمی دانم چرا نقل نکردند. مرحوم شیخ خیلی تأملشان روی اجماع است که آقای خویی هم به شیخ نسبت دادند، درست است حرف آقای خویی درست است. مرحوم شیخ روی اجماع هم نظر دارد، این نکته را هم دارند که اخذ اجرت در مقابل واجب از قبیل اکل مال به باطل است. این وجه دوم.

و عرض کردم این وجه را این وجه را می شود هم به لحاظ لفظی مطرح کرد هم به لحاظ قانونی. اینجا ایشان به لحاظ قانونی مطرح کرده است.

الثالث: ان عمل الحر و ان کان محترماً، از راه عمل حساب نکنیم، این مال، وجوب که آمد مالیتش خارج نمی شود، وجوب که آمد احترامش هم خارج نمی شود. پس هم مال است و هم محترم. الا ان نفوذ الاجاره، آن طرف یک عقد شخصی، عقد اجاره، منوط بملک التصرف، یعنی اگر شما آمدید شخصی را اجیر کردید، این شرطش این است که این شخصی که اجیر شده، برای آن بر آن عمل قدرت داشته باشد، امکانیت، یعنی سلطه داشته باشد، خوب دقت کنید، مالکش باشد، مالک یعنی در اختیارش باشد انجام بدهد. و سلطنت برایش داشته باشد. شما می آید به یک نفر فرض کنید خیاط می گوید این قبا می را بدوز، این اجاره وقتی درست است که آن سلطنت بر عمل خودش، بر خیاطه داشته باشد. اما اگر آمد مثلاً قانون گفت آقای خیاط شما مثلاً قبایی که برای اهل علم می دوزی، باید مجانی باشد. واجب است برایتان، حالا نمی دانم مجانی، آن که مجانی خارج، واجب برایتان بدوزید، این وجه می گوید آن عمل محترم است، این عقد اجاره نافذ نمی شود. چرا؟ چون دیگر با وجوب سلطنت ندارد. آن شخص سلطنت بر مال ندارد.

س: مسلوب الاختیار

ج: هان، مسلوب الاختیار می شود لکن شرعاً،

س: اکل مال بالباطل آنجایی هست که از راه غیر شرعی به دست بیاید. الان یک کسی می گوید میت من را غسل بده من برایت پول

ج: آقای موسوی ما فعلاً داریم اقوال را می خوانیم، مناقشه نکردیم، مناقشه اش بعد است، جواب های مرحوم آقای آشیخ محمد حسین بعد است، مرحوم آقای اصفهانی، این جواب بعد است انشاء الله. حالا فعلاً اصل مطلب خوانده بشود.

منوط به ملک تصرف، ملک یعنی سلطنت سیطره، این منوط است به این که او قدرت بر تصرف داشته باشد، و مع الايجاب اگر شارع آمد واجب کرد، لا سلطنة للعامل شرعاً، عقلاً سلطنت دارد، اما شرعاً سلطنت ندارد چون واجب است برایش. اگر شارع آمد گفت شما باید حتماً برای اهل علم لباس بدوزید، این دیگر سلطنت بر عملش ندارد، نه اینکه تکویناً، خب عصیان می کند نمی کند، تکویناً دارد، شرعاً ندارد.

س: این عبارة اخراي همان احترام است ديگر

ج: احترام نیست، این از راه، نه احترام نیست.

س: سلطه یعنی چه؟

ج: یعنی این بتواند انجام بدهد، اما ندهد. وقتی من بتوانم انجام بدهم، ندهم، این عمل اجاره اش درست است. اگر شرع گفت واجب است دیگر این سلطه من می رود. چون من نمی توانم انجام، شرعاً می رود نه عقلاً. عقلاً ممکن است انجام ندهد، عصیان بکند انجام ندهد. اما شرعاً دیگر سلطنت ندارد. این از راه سلطنت آمد روشن شد؟ گاهی از راه مالیت است، گاهی از راه احترام عمل است. این از راه سلطنت است، نه از راه، سلطه دیگر به این عمل ندارد. با ایجاب دیگر سلطه ندارد. اگر سلطه ندارد نمی تواند اجاره بدهد، نمی تواند بگوید من قضاوت می کنم پول می گیرم، چون شارع گفت يجب عليك القضاء

س: سلطنت بر ترک ندارد ديگر

ج: نه دیگر سلطنت، سلطنت اصولاً باید تساوی طرفین باشد دیگر. سلطنت بر فعل نیست که. مراد سلطنت این است بتواند انجام بدهد، بتواند ندهد. این سلطنت است. فعل و ترک است. والا اگر سلطنت فقط بر فعل بود که این سلطنت نیست، مقهور بر فعل است. روشن شد؟ ومع الايجاب لا سلطنة للعامل لكن شرعاً از نظر قانونی سلطه ندارد، از نظر تکوینی که سلطه دارد. دلش می گوید می خواهم قضاوت بکنم بین شما یا نکنم، من اختیار دارم. اما وقتی شارع گفت قضاوت برایت واجب است تو که مجتهد هستی، قضاوت برای تو واجب است، خوب دقت بکنید، وقتی گفت قضاوت بر تو واجب است، دیگر نمی توانی بگویی دست من است، دلم می خواهد قضاوت بکنم یا نکنم. دیگر سلطنت ندارد.

آن که مشکل است، مشکل سلطنتش است.

و مع الايجاب لا سلطنة للعامل شرعاً على الفعل و الترك؛ روی فعل و ترک دیگر سلطه ندارد. لمكان لا بديته من الفعل، این مکان تقریباً معنای وجود می دهد، یعنی از کون، نه مکان به معنی جا. به خاطر وجود این لا بدیت، چون لابد است که ایشان این فعل را انجام بدهد. شارع گفته حتماً تو باید قضاوت بکنی.

و اذ لا قدرة و لا سلطنة له شرعاً على الترك، حالا که سلطنت ندارد، فلا يملك التصرف شرعاً، پس دیگر در اختیار او نیست. خوب دقت کنید دیگر قضاوت در اختیار او نیست. نمی تواند به کیف خودش انجام بدهد یا ندهد، اختیارش این است، چون لابد است انجام بدهد. با این لا بدیت دیگر از اختیار او خارج می شود پس برای او اجاره هم درست نیست.

و هذا الوجه مما اعتمد عليه بعض اعلام العصر؛ شاید این یکی را هم آقای خویی نمی دانم حالا من، احتمال می دهم نوشته است.

س: وجه عدم صحت اجاره چیست اینجا الان؟

ج: چون باید اجاره بتواند تصدیق بکند عمل را، قدرت داشته باشد.

بله، عرض کردم من هم سابقاً عرض کردم یک مشکلات در سر اجاره است، یک مشکلات سر خود وجوب است. حالا اینها همه اش

بحث است دیگر، حالا اجازه بفرمایید تا بعد برسیم به جوابش و مناقشاتش و اینها.

الرابع: ان العمل، خود عمل که فرض کنید قضا باید بشود به ايجاب شارع، يصير مملوكا لله تعالى، این ما دیروز در این بحثها اشاره به این کردیم. و عرض کردیم ما این وجه را اصولاً ذکر می کنیم در بحث لفظی، اگر یادت مبارکتان باشد عرض کردیم عده ای معتقدند اگر در یک دلیلی که بر یک وجوب شیء آمده، تعابیری مشعر به ملکیت باشد، آنجا قبول می کنیم. مثل لله على الناس حج البيت، لام و على، چون می گوید لك على ۲۱:۴۲ دارد چطور لك على، مفید ملکیت است، پس اگر اقيم الصلاة بود قبول نمی کنیم اما اگر لله على الناس بود قبول می کنیم. این یک رأی

یک رأی دیگر می گوید نه اصولاً هر جا تکلیف بود مفادش این است. هر جا وجوب بود مفادش این است. تا گفتند فلان عمل واجب

است یعنی خود عمل لله است. ما مثلاً در باب نذر گفتیم قبول می کنیم اگر گفت لله على به اینکه این گوسفند را بکشم برای قربانی، اینجا این عمل لله می شود از ملک او خارج می شود، گوسفند هم از ملک او خارج می شود. که در محالش عرض کردم.



گفت اگر لله علی عن اصوم یوما، اینجا هم این عمل ملک خدا می شود، چون لام و علی، و لذا اگر فرض کنید انجام نداد بعد باید قضا کند. آقای خویی می فرمایند نه، وجوب از آن در نمی آید که ملک است، اگر انجام نداد کفاره دارد دیگر قضاء ندارد مگر در باب روزه بالخصوص دلیل آمده که اگر نذر روزه کرد، ما گفتیم روایات نذر روزه علی القاعده است، نه اینکه این خلاف قاعده است. اصل اولی در باب نذر این است. مفاد نذر تملیک عمل لله است. لله علی ان اصوم مفادش این است.

این وجه چهارم چه می گوید؟ می گوید مفاد تمام تکالیف این است. روشن شد؟ اقم الصلاة همین است، اتوا الزکاة همین است. مثلاً تأمروا بالمعروف و تنهون عن المنکر همین است، امر به معروف و نهی از منکر، یعنی این امر به معروف ملک خداست، این نهی از منکر ملک خداست، از ملک تو خارج است. روشن شد چه می خواهیم بگویم؟

پس ما دیروز عرض کردیم مفاد بعضی از ادله این است که این عمل ملک لله تعالی. این رأی می گوید اصلاً وجوب معنایش ملکیت لله است. و ما عرض کردیم این مسئله را از دو زاویه می شود مطرح کرد. یک زاویه قانونی همین که اینجا مطرح شده است. یک زاویه لفظی که انشاء الله بعد ما مطرح می کنیم.

بیاییم بگویم اصلاً وقتی گفت قم، یعنی این فعل تو، یا مثلاً اکتب رساله، یا این صفحه را بنویس، یا این صفحه را پاکنویس بکن، این یعنی این ملک من شد، خوب دقت بکنید. این عمل تو الان در اختیار تو نیست، اختیار به این معنا که انجام بدهی یا ندهی. این یک. دو: اضافه بر آن اصلاً این ملک من است، دیگر از تصرف تو خارج شد، از ملکیت تو خارج شد. اصلاً مفاد این عبارت این است. یک دفعه می گوئیم حکم این اقتضا را دارد می شود قانونی، یک دفعه می گوئیم مفاد این عبارت. مثل این که می گوئیم مفاد لله علی الناس، آنجا به لفظ گفتیم لام و علی. و لذا هم در روایت دارد آن روایت معروف زن خثعمی اگر روایت مربوط به آن باشد، ان ابی شیخ کبیر و قد ادرکتہ الفریضة الحج، نمی تواند سوار شتر بشود، چه کار کنیم؟ پیغمبر (ص) فرمود: رأیت ان کان علی ابیک دین أکنت قاضیته، اگر پدرت دین داشت، تو قضاء دین می کردی، عرض کردم بله یا رسول الله (ص)، فرمود: فدين الله احق، ببینید تعبیر کرده از حج به دین الله. از حج به دین الله. یعنی کأنما تعبیری کرده که این حج این ملک خداست دین الله است. ذمه است. دین که ذمه است که ملک است در ذمه است. از حج تعبیر شده.

این بحث این است. آیا این اختصاص به حج دارد؟ یا این در کل واجبات است؟ روایت که در حج است. حج هم چون لام و علی

دارد. نکته فنی روشن شد در احاطه اش؟

عده ای گفتند ما از همین معاصرین هم هست، این حواشی عروه را نگاه بفرمایید. عده ای گفتند ما در حج این را قبول می کنیم. عده ای هم گفتند نه ما این را مطلقاً قبول می کنیم. یک روایتی هم هست، سندش اجمالاً بد نیست، مصدرش کمی وضع روشنی ندارد، کتاب حماد حلبی است، در اختیار مرحوم سید بن طاووس بوده، غیاث سلطان الوری لسکان الثری، یک رساله ای، مرحوم سید ابن طاووس معروف است که فتوا نمی داده، فرار می کرده از فتوا. دوسه جا فتوا دارد که ای کاش همان دوسه جا را هم نمی داد ایشان. علی ای حال یکی مثلاً در باب مضطر به گفته به قرعه مراجعه، در باب قبله، اشتباه قبله، به قرعه، خب خیلی ضعیف است این مطلب. هر دو ضعیف است. عرض کنم که یک رساله مستقل فقهی دارد در قضاء صلاة از میت. اسمش هست غیاث سلطان الوری لسکان الثری، ثری یعنی خاک، سکان ثری مرده ها، کمک الهی به مرده ها. که مثلاً کسی که مرد قضا بشود. ایشان در آن کتاب خیلی روایت آورده، چون مرحوم سید بن طاووس کتابخانه بسیار بزرگی داشته، از خیلی کتب نقل می کند که مباشرتاً در اختیار ایشان بوده، معظم آن روایات منفردات ایشان است، جای دیگری نیامده متأسفانه. دیگر حالا اگر آنها را قبول کنیم آنها را دیگری دو تا هم نیست.

یک مجموعه روایاتی است که مرحوم سید مرتضی در قضاء نماز آورده، در یکی از روایات، خود آن کتاب معتبر است، خود آن کتابی که ایشان نقل می کند، نمی دانم حماد است یا حلبی، روا حماد یا روا الحلبی، روایت سندش معتبر است، فکر می کنم یک جای دیگر هم آمده، غیر از غیاث سلطان وری، در آنجا از صلاة تعبیر به دین شده است. که اگر وقت داخل شد، نماز بخوان و این دین الهی را انجام بده. و الا آن که ما در باب دین داریم، در خصوص حج است. فدين الله احق عن يقضى، در خصوص حج است. من می خواهم وجه چهارم را بگویم.

این چه می خواهد بگوید؟ حرف این چیست؟ پس ریشه ها روشن شد؟ ریشه ها این بوده که در روایت معروف که این روایت به نظر ما هم به سند صحیح نزد ما هست، رأیت لو کان علی اییک دین، أکنت قاضیته، تو قضای دین پدر می کردی؟ قالت نعم، فقال فدين الله احق ان يقضى.

س: مرحوم صدوق هم دارند

ج: به نظرم مرحوم صدوق هم دارد، گفتم یک جای دیگر هم دارد. منحصر به غیاث سلطان الوری نیست، بعد پیدا کردم جای دیگر هم

دارد.

علی ای حال در کافی و کتاب مشهور نیست. یک جای دیگر هم هست. خود من هم عرض کردم اگر نوار را گوش کنید به نظرم بعد پیدا کردم جای دیگر هم آمده است.

س: سفارش لقمان به پسرش

ج: نه نه، روایت از خود، غیر از آن، از حضرت صادق (ع) است به حلبی

آن هم دارد از سفارش لقمان هم هست. اما به نظرم غیر از غیاث سلطان الوری جای دیگر هم آمده است.

علی ای حال خوب دقت فرمودید. بحث سر این است آیا ما این را مطلقاً قبول بکنیم. هر جا که عمل واجب شد آن عمل می رود ملک خدا. اگر شد ملک خدا دیگر ملک من نیست، لا تبع ما لیس عندک، دیگر ملک این نیست دیگر. یا بیاییم در خصوص چون در یک روایت در، همین بحث اول اگر یاد آقایان، آقایانی که در درس اصول تشریف داشتند عرض کردم. ما یک چیزی در دنیای اسلام داریم که گاهی یک قصه در یک مورد آمده فقها آمدند توسعه دادند. اسمش را بعضی گذاشتند قیاس، بعضی گفتند نه این وضوح دارد مثلاً. پس این وجه چهارم نکته چهارم ان العمل بایجاب الشارع یصیر مملوکاً لله تعالی، البته این نکته چهارم اگر تمام شد، اختصاصی به شارع ندارد. مخصوصاً در آن بحث لفظی، این اصلاً مطلقاً مولی و عبد باشد، پدر و پسرش باشد. مثلاً پدر به پسرش گفت که شما از ساعت فلان تا ساعت فلان بروید فلان جا، این کأنما این عمل دیگر ملک پدر می شود. این نمی تواند برود جای دیگر کار کند. اصلاً این بقائش در این مکان از این ساعت تا این ساعت اصلاً از اختیارش، نه اختیارش از ملکش خارج است. در وجه سوم می گفت از اختیارش خارج است، از سلطنتش خارج است، در این وجه می گوید از ملکش خارج است.

همین این اختصاص به ایجاب الشارع، ایشان شارع، علمای اصول متأخر ما بحث ها را از زاویه قانونی کمتر نگاه کردند. خب از زاویه قانونی بررسی کنیم نه خصوص شارع. اصلاً بگوییم طبیعت قانونی این است. حالا اگر پسر آمد در همین ساعتی که پدر گفته رفت مثلاً اجبر شد یک کاری انجام داد. می گویند تو اشتباه کردی این باطل است این کار تودرست نیست. چون این زمان این بقاء در این مکان ملک پدرت بود، اصلاً ملک تو نبود، وقتی پدر گفت از این ساعت تا آن ساعت آنجا باش، عمل به مجرد وجوب، ملک آن موجب می شود، مقنن می شود، حالا شارع یا غیر شارع.

آن وقت تأییدش در شریعت مقدسه حجج است که پیغمبر (ص) از آن تعبیر به دین الله فرمودند. آن وقت از حج توسعه می دهیم تمام

واجبات دین الله هستند.

س: همان حج هم استعاره است، یعنی

ج: نه دیگر بعد ترتیب آثار داده، قضا ۴۹: ۳۰ استعاره نیست.

اصل اولی در کلمات مقنن اگر شد واقعیت است. اینکه مجاز و استعاره و کنایه و اینها باشد دلیل می خواهد.

س: ۳۰: ۵۶

ج: نه چرا دیگر، مقنن مشرع است دیگر.

ان العمل بایجاب الشارع یصیر مملوکا لله تعالی؛ خوب روشن شد انشاء الله وجه چهارم؟

دیگر عمل مسلم و حر و مال و اصلا اینها را مطرح نمی کند. مملوکا لله تعالی و عرض کردیم دو تا نکته: یک: نکته حقوقی، دو: نکته

لفظی؛ اینها ناظر هستند به نکته حقوقی.

و اما اثباتش در شریعت. عمده اش همان دین الله احق ان یقضی است، به این تقریب که پیغمبر (ص) از وجوب حج تعبیر به دین کرده،

صلاة هم همین طور است، صوم هم همین طور است، آتو الزکاة هم، فرق نمی کند، همه اعمال و واجبات همین طور است. این هم

تطبیقش در شریعت ما.

و فیما اذا کان عمل الواجب للغير، این عمل اگر برای دیگری باشد که تجهیز المیت، این یصیر مملوکاً للغير، برای همان میت، نه در

اینجا مملوکا لله، حالا ایشان تعبیر کرده، نمی دانم آن آقا تعبیر کرده و خود مرحوم آشیخ محمد حسین، اینجا هم مملوکا لله است، لکن

غسل میت مملوکا لله است، ولو میت غیر است، لکن به هر حال مملوکا لله است، حالا ایشان نوشته مملوکا للغير. یتحققه من العامل،

نمی دانم ایشان شاید یک تصور دیگر کرده، چون می گویم تعابیر حقوقی کمتر دارند. بحث، بحث حقوقی است، بحث شارع و بحث میت

و للغير اینها مطرح نیست، اصلاً یک بحث حقوقی است که وجوب منشأ این می شود که عمل للغير بشود ملک غیر بشود.

س: یعنی حق لله؟

ج: ملک، نه حق، بالاتر از حق، ملک للغير. مخصوصاً در تفسیر مرحوم نائینی که حق را درجه ضعیفی از ملک می داند. انشاء الله در

خلال بحث ها هم شاید راجع به حق یک صحبتی بکنیم. که حقیقت حق چیست؟ یک درجه ضعیف از ملک است به تعبیر مرحوم نائینی

یا چیز دیگری است.

س: ۳۳:۰۳

ج: شیخنا الاستاد اگر گفته باید ظاهراً آقای نائینی باشد. بله. شاید مرحوم نائینی این وجه را پسندیدند. البته روایت نائینی دارد این بحث را من مراجعه نکردم.

س: کتاب کاشف الغطاء، چهارمی کاشف الغطاء

ج: بله

این للغيرش فقط نمی دانم، اگر آقایان کشف الغطاء را دارند چون چاپ شده الحمدلله چاپ غیر از چاپ قدیم، چاپ جدید هم شده، ببینند ایشان تعبیر دارد که تجهیز میت یصیر للغير؟ این خلاف آن بحث قانونی است که ما مطرح می کنیم. حتی غسل میت ملک لله، ملک للمقنن، اصلاً بحث این است که کسی که مقنن تقنین می کند این عمل ملک او می شود.

یستحقه من العامل،

س: مثل خمس دیگر، خمس حق الله است اما للامام است، ل برای ولی خمس

ج: نه آن که واجب است خمس را بدهد، آن که کجا مصرفش است دست چه کسی بدهد آن بحث دیگری است.

س: پس چرا ملکیت خمس مال غیر است اما

ج: نه ملکیت مال غیر نیست، خدا گفته به دست مثلاً امام بده یا فقیه بده. مثل همین است.

و تملیک ما یملکه الغير و یستحقه، هم ملک و استحقاق را با هم آورده، ملک استحقاق درجه ضعیف است، حق همیشه غیر از ملک است، و تملیک ما یملکه الغير، بله، تملیک بکند ما یملکه، بله، الغير، الغير را رفع بخوانیم فاعل یملکه، و یستحق تملیک ما یملکه ایاه، ایاه این مفعول تملیک است، مطلقاً غیر نافذ، و ان لم یجب ان یكون العمل ممولکاً لعامله، حتی اگر واجب نباشد عمل، اصلاً اصولاً مال غیر است. بحث ملک خودش مطرح نیست. نگوئیم به خاطر وجوب ملکش نیست.

و هذا الوجه مما نسب الی کاشف الغطاء قدس سره.

الخامس: مناسب الی کاشف الغطاء قدس سره ایضاً، و هو ان المستأجر یملک العمل المستأجر علیه و له سلطنة علیه، اگر کسی آمد

فرض کنید به یک بنایی گفت بیا شما پنج ساعت نزد ما کار بکن، این عمل او را مالک می شود، این علم اجیر را، به نحو و له سلطنة علیه،

نحو سلطنة الملاك، مثل مالک است و لذا اگر آمد به بنا گفت بیا اینجا پنج ساعت کار بکن، از ساعت فلان تا ساعت فلان، این قدر به تو می دهم، بنا آمد مشغول کار بشود، یک کسی آمد برد زندانش کرد، نگهش داشت نگذاشت کار بکند، اینجا شخص می رود از آن طرف ضامن است پولش را می گیرد، خوب دقت بکنید، چون من که آدم با بنا قرار گذاشتم پنج ساعت کار بکند، مالک این پنج ساعت عمل شدم. و لذا اگر کسی غصب کرد ضامن است، باید به من برگرداند.

وله السلطنة عليه نحو سلطنة الملاك في املاكهم، یک شاهدش هم همین مسئله ضمان است. و فله الابرء، می تواند بگوید بخشیدم، و الاقاله، عقد را به هم زدم، و التأجيل، مع منافاة كل ذلك لوجوب العمل، پس اینجا نمی شود ابراء و اقاله و تأجيل، با وجوب عمل جور در نمی آید.

این شأنی را، یعنی این آمده عمل را بعد از اینکه ملک مستأجر، در اینجا مراد از مستأجر آن کسی است که برای اجیر گرفته برای عمل، مثل یک کسی را گرفته برای بنایی، آن بنا را اجیر می گویند که اصطلاحاً در اجاره ابدان، چون اجاره می دانیم به دو نحو تقسیم می شود: اجاره ابدان و اجاره اعیان، اجاره اعیان مثل اجاره خانه، در آنجا موجر و مستأجر است، مالک خانه را موجر می گویند، کسی که خانه را گرفته مستأجر می گویند. اجاره ابدان، مثل یک کسی می گوید برایم بنایی بکن، خیاطی بکن، مثلاً دو روز اینجا باش مثلاً این کارها را انجام بده. این اصطلاحاً اجاره ابدان است. در اجاره ابدان اجیر آن کسی است که کار انجام می دهد، آن کسی که برای او انجام می دهد مستأجر است، مستأجر در اینجا به اصطلاح اجاره ابدان، چون بحث اخذ اجرت بر واجب داخل می شود در اجاره ابدان، نه اجاره اعیان. چون مفروض این است که می خواهد به این شخص بگوید تو بیا خودت را پول بگیر این کار را انجام بده، تجهیز میت این کار را انجام بده. این هم انشاء الله روشن شد.

فله الابرء والاقله و التأجيل مع منافاة كل ذلك لوجوب العمل؛ این با وجوب عمل نمی سازد.

السادس: ما ذكره احتمالاً شيخنا العلامة الاستاد، ظاهراً مراد صاحب كفاية باشد، في بحث القضاء من لغوية بذل العوض بازاء ما يتعين على الاجير؛ این وجه حالا نمی دانم واقعا در تعبیر ایشان در عبارت شيخنا الاستاد آمده، اما این وجه در عبارات قداماء هم بود، در مبسوط هم بود این وجه، در عبارات اهل سنت هم بود این وجه. لکن نه به این تعبیر، مشابه این تعبیر، در بحث قضا هم بود.

السابع: ما حكى توهمة في كلام بضع الاعلام، دیگر حالا توهم، من ان الايجاب، اصلاً وجوب ينبعث عن فائدة عائدة الى من يجب عليه؛ اصلاً وجوب این طوری است. فاخذ العمل على ما يعود نفعه اليه اكل المال بالباطل؛ اصلاً حقیقت وجوب مثلاً گفته تو مجتهد

هستی باید قضاوت بکنی، این چون یک منفعتی برایش دارد، چون یک فایده‌ای دارد مجتهد برای جامعه، این نمی تواند به ازاء او پول بگیرد، چون اکل مال به باطل است. این خیلی شبیه همان وجهی است که به شیخ انصاری نسبت داده شده است.

حالا ایشان تعبیر کرده ما حکمی توهمه، که این طوری مثلاً احتمالاً، فی کلام بعض الاعلام قدس سره من ان الايجاب ينبعث عن فائدة عائدة الى من يجب عليه فاخذ العوض على ما يعود نفعه اليه اكل المال بالباطل هذا مجموع ما ظفرت به؛ این هفت تا وجه که ایشان پیدا کردند. عرض کردم وجه جواهر هم هست نیاوردند، و این نکات بعضی لفظی هم می شود که انشاء الله بعد، این تا حالا تا اینجا نکات قانونی مطرح کردیم البته از عبارات بزرگان درمی آید شرعی گرفتند. الان در اصطلاح عرب شرعی گاهی به معنای قانونی است. مثل الشرعی یعنی همان قانونی. ما شرعی را بگوییم در این کلمات آقایان به معنای قانونی. ما می توانیم بحث قانونی را هم مطرح بکنیم. مشکل ندارد.

پس بحث اساسی این است که به لحاظ قانونی آیا ايجاب، خود ايجاب بما هو ايجاب، مانع از اخذ اجرت بر آن عمل است یا نه؟ ايجاب یک عمل، ايجاب قضاوت، ايجاب شهادت، که برو شهادت بده، خود این ايجاب، ايجاب امر به معروف، ايجاب تجهيز ميت، خود این ايجاب آیا مانع است از اینکه اجاره بر او بسته بشود و اخذ اجرت بکند یا نه؟

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين